



# هدف ادبیات

## ماکسیم گورکی

ادامه از شماره گذشته

توضیح: پیش از وارد شدن به نقد ادبی «هدف ادبیات» شایسته‌تر دیدیم که به نقل کامل داستان ماکسیم - گورکی در همین مورد پردازیم. سعی کرده‌ایم تا آن چه که به عنوان نقد ادبی این داستان کوتاه نوشته می‌شود با علامت گذاری در پایان کلام و یا پاراگراف، خواننده را به یادداشت‌های زیرنویس کتاب هدایت نماییم.

در پایان نیز تلاش کرده‌ایم، تا چکیده‌ای از یک نقد کامل تقدیم علاقه‌مندان ادبیات و نویسندگی نماییم. با این امید که خوانندگان ما بیش‌ترین استفاده را از این گفتمان بسیار صمیمی و رئالیستی ببرند.

«مجله‌ی فردوسی»

آهستگی می‌خندید گفت:

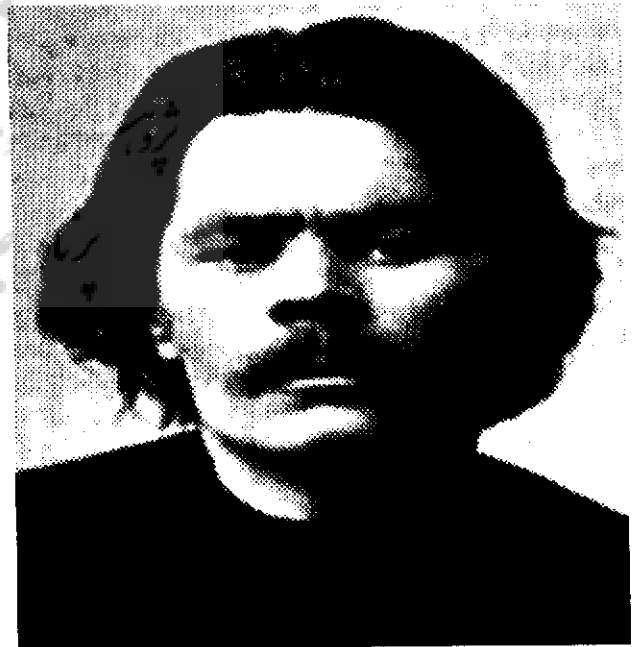
«- خوب، بگذارید عجیب باشد، معلوم نیست که چرا انسان به خودش اجازه نمی‌دهد گاهی از حدود آداب ساده و عادی گامی فراتر بگذارد؟...»<sup>۱\*</sup> و اگر شما مخالف این مطلب نیستید، بیاید صادقانه با هم صحبت کنیم! فرض کنید که من خواننده داستان‌های شما هستم ... خواننده‌ای عجیب و خیلی هم کنجکاو که می‌خواهد بداند چرا و چگونه یک کتاب به وجود می‌آید ... مثلاً کتاب شما؟ بیاید صمیمانه‌تر و روان‌تر صحبت کنیم.»

گفتم: اوه، بفرمایید خواهش می‌کنم! اینطور برخوردها و گفت‌وگوها ... خیلی برای من مطبوع است ... هر روز میسر نیست. اما در واقع به او دروغ می‌گفتم، زیرا این حرف‌ها برای من داشت نامطبوع می‌شد. فکر می‌کردم، او از جان من چه می‌خواهد؟ اصلاً به چه مناسبت به خود اجازه می‌دهم که این برخورد خیابانی و گفت‌وگو با این شخص ناشناس را به دیده‌ی نوعی مباحثه بنگرم؟<sup>۳\*</sup>

بیخشید. اجازه می‌فرمایید پرسم، افتخار صحبت کردن با چه کسی را دارم؟

«- من کی هستم؟ حدس نمی‌زنید؟ ولی با این حال اینک نمی‌خواهم بگویم من کی هستم. مگر در نظر شما دانستن اسم شخص، از چیزی که او به شما می‌گوید مهم‌تر است؟»<sup>۱\*</sup>

جواب دادم: البته نه ..... ولی با این وصف خیلی عجیب است! هم صحبت من، بدون توجه، آستین پالتوی مرا گرفت و در حالی که به



۱ \* مهم نیست چه کسی، چه موضوعی را با ما در میان می‌گذارد. مهم این است که ما بفهمیم حقیقت زندگی چیست. آن شخصی که ما را سؤال پیچ می‌کند، ممکن است همیشه وجود فیزیکی نداشته باشد. وجدان و روان ما بهترین دادگاه

زندگی است. بگذارید به جای آدمک‌های پوشالی، وجدان‌های پاک و آگاه ما را راهنمایی کنند.

۲ \* انسان، فراموش کار، سطحی‌نگر و خیلی وقت‌ها احساساتی است و دوست دارد از زندانی به نام «سنت» که برای خود درست کرده است، به راحتی خارج نشود. گورکی می‌گوید، باید قراردادهای دست و پاگیر را کنار گذاشت و از مرز سنت‌های تعصب‌آلود گذشت و گامی فراتر برداشت.

۳ \* جدال درونی انسان بر سر انتخاب علمی و منطقی با نگاهی آشتی‌جویانه، اما صادقانه، و برخورد از نوع ستم‌گرانه، اما دروغ !!



سرم را به علامت تأیید تکان دادم. ناشناس: «حالا که با من موافق هستید! .. پس بیاید صمیمانه‌تر صحبت کنیم. اینکه که جوان هستید فرصت صمیمانه‌ی صحبت کردن را از دست ندهید!...»<sup>\*۸</sup> به خودم گفتم: چه آدم عجیبی است! به حرف‌های او علاقه‌مند شده بودم و در حالی که خنده تلخی بر لبانم نشسته بود پرسیدم: - ولی از چه صحبت کنیم؟ ناشناس نگاه دقیقی به صورت من انداخت و با لحن خودمانی یک دوست قدیمی گفت:

۱- درباره هدف ادبیات! ... و ادامه داد:

«بفرمایید .. هر چند، فکر می‌کنم که حالا دیگر دیر شده است ..»

«- او! نه، برای شما هنوز دیر نشده است!..»

از حرف‌های او متعجب شده ایستادم. از آهنگ کلماتش اعتماد شدید و از لحن گفتارش آثار کنایه مشهود بود. ایستادم و خواستم از او چیزی پرسیم، ولی او دست مرا گرفت و در حالی که به آهستگی و با اصرار به طرف جلو می‌کشید گفت:

«- توقف نکنید، زیرا من و شما راه خوبی را داریم ادامه می‌هیم. .. مقدمه بس است! بگویید بینم منظور ادبیات چیست؟ شما که خدمت‌گزار ادب و ادبیات هستید باید این را بدانید!»<sup>\*۹</sup>

از فرط تعجب و حیرت عنان اختیار از دستم در رفته بود. این مرد از من چه خواست؟ این شخص کی بود؟

گفتم: گوش کنید، قبول بفرمایید که آن چه بین ما رخ می‌دهد ..

ناشناس حرف مرا قطع کرد و دنباله‌ی کلام مرا گرفت و ادامه داد: ناشناس «- دارای اساس و پایه‌ی درستی است، باور کنید! آخر در دنیا هیچ چیزی بدون پایه و اساس صحیح صورت نمی‌گیرد ... قند تو برویم، ولی نه به پیش بلکه به ژرفا ...»<sup>\*۱۰</sup>

بدون چون و چرا این شخص، آدم عجیب و جالبی بود، ولی مرا داشت عصبانی می‌کرد. من دوباره با بی‌صبری به جلو حرکت کردم و او به آرامی به دنبال من راه افتاد و گفت:

باز هم به هر نحوی بود با آرامش پهلوی او راه می‌رفتم و سعی داشتم قیافه‌ی خوش و دقیقی به او نشان دهم.<sup>\*۴</sup> یادم هست که به زحمت به این کار موفق می‌شدم، ولی روی هم رفته هنوز حالت جسورانه‌ای داشتم و نمی‌خواستم با امتناع از حرف زدن، آن شخص را از خود برنجانم و تصمیم گرفتم مواظب خودم باشم.<sup>\*۵</sup>

نور ماه از پشت سر می‌تابید و سایه‌های ما را در زیر پاهایمان در هم می‌آمیخت لکه‌ی تیره‌ای که جلوی ما در روی برف می‌خزید، تبدیل می‌نمود. من به این سایه‌ها خیره شده بودم و احساس می‌کردم چیز تیره‌ای که مانند این سایه‌ها جلوتر از من است و نمی‌شود به آن رسید در درون من به وجود می‌آید.<sup>\*۶</sup>

ناشناس اندکی سکوت کرد، سپس با لحن مطمئنی که نشان می‌داد بر افکار خود مسلط است، شروع به صحبت کرد:

۱- در زندگی هیچ چیزی مهم تر و کنجکاوانه تر از انگیزه فعالیت انسانی نیست ... اینطور نیست؟<sup>\*۷</sup>



\* ۷ در این که، انسان نمی‌تواند موجودی بی‌خاصیت و بدون تلاش و کوشش باشد، هیچ گونه تردیدی نیست.

\* ۸ بنابراین جوانان می‌توانند صمیمی‌تر و پر تلاش‌تر باشند.

\* ۹ هدف ماکسیم گورکی از به کار بردن واژه «ادبیات» تمام آن چیزهایی است که به نویسندگی ربط دارد. این عناصر می‌توانند، ادبیات به معنی خاص آن و یا نوشته‌هایی مانند داستان، مقاله، تحلیل، تفسیر و مانند این‌ها باشند.

\* ۱۰ بنابراین در نقد یک اثر ادبی و یا نوشته بیش از آن که به صورت مسئله توجه شود، باید به راه حل آن نگریست. باید عمل موضوع را در نظر گرفت.

\* ۴ در برخورد با مردم باید صادق بود و نباید تظاهر کرد. این نخستین گام یک نویسنده به منظور رسیدن به یک حداقل است

\* ۵ در عین حال که انسان حقیقت را قبول دارد و آن را لمس می‌کند، باز هم باور نمی‌کند و می‌خواهد با تظاهر به نادانی کلاه سر خودش بگذارد.

\* ۶ این چیزی جز وجدان ناخودآگاه گورکی نیست که او را به محاکمه کشیده است.



می بینید که به چه امر بزرگی خدمت می کنید! از نوحده نیش داری کرد:

هه، هه، هه!

وانمود کردم که خنده اش مرا نرنجانده است. پرسیدم:

- خوب! مقصود شما از این حرف ها چیست؟

- ناشناس گفت: «و شما چه فکر می کنید؟»

گفتم: راست بگویم ...

ناگهان به فکر اظهارات تند و بی پروای او افتاده ساکت شدم. از خودم پرسیدم: منظور او از صمیمانه صحبت کردن چیست؟ او که آدم احمقی نیست، باید بداند درجه ی صمیمیت انسان ها چه اندازه محدود است و حس خودخواهی آنها تا چه حد در حفظ این محدودیت مؤثر است! نگاهی به صورت ناشناس انداخته حس کردم که لبخند او روح مرا سخت جریحه دار ساخته است. آه! اگر بدانید چقدر استهزا و تحقیر در تبسم های این فرد ناشناس نهفته بود! احساس کردم که دارم از چیزی می ترسم و همین ترس ایجاب می کرد از او دور شوم.

کلاه خود را کمی بلند کردم و با لحن خشکی گفتم:

- خداحافظ!

ناشناس آرام و با تعجب پرسید: «چرا؟»

- چون که دوست ندارم شوخی از حد معینی تجاوز کند.

- ناشناس گفت: «فقط برای همین می روید؟ ... میل خودتان است ...

اما می دانید، اگر حالا از من بگویید، دیگر «هورگزه» هم دیگر را

نخواهیم دید.»<sup>۱۳\*</sup>

روی کلمه ی «هورگزه» تکیه کرد و آن را طوری محکم و با آهنگ ادا

نمود که گویی دارم صدای ضربه های ناقوس مرگ را می شنوم. من

از این کلمه نفرت<sup>۱۴\*</sup> دارم و از آن می ترسم، زیرا این کلمه در نظر

من، مانند پتک گران و سردی است که قبلا تقدیر آن را درست

کرده است تا با ضربه های آن امیدهای مردم را در هم بشکنند.<sup>۱۵\*</sup>

«ادامه در شماره آینده»

۱ - مقصود شما را می فهمم: تعریف هدف ادبیات فعلاً برای شما کار

دشواری است، ولی سعی می کنم من این کار را انجام دهم ...

آهی کشید و لبخند زنان نگاهی به صورت من انداخت و گفت:

«اگر بگویم هدف ادبیات این است که به انسان کمک کند تا خود

را بشناسد و ایمان به خودش را تقویت کند، میل به حقیقت و مبارزه

با پستی ها را در وجود مردم بیوراند، بتواند صفتهای نیک را در

آن ها بیابد، در روح آن ها پاکی، غرور و شهامت را بیدار کرده و با

آن ها کاری کند تا به صورت مردمی نجیب، به روز و توانا بتوانند

زندگی خود را با زیبایی همراه سازند، آیا شما قبول خواهید کرد؟

نظر من این است. بدیهی است که کامل نیست، فقط یک نظر است

..... با هر چیزی که ممکن است به زندگانی جان تازه ای ببخشد. آن

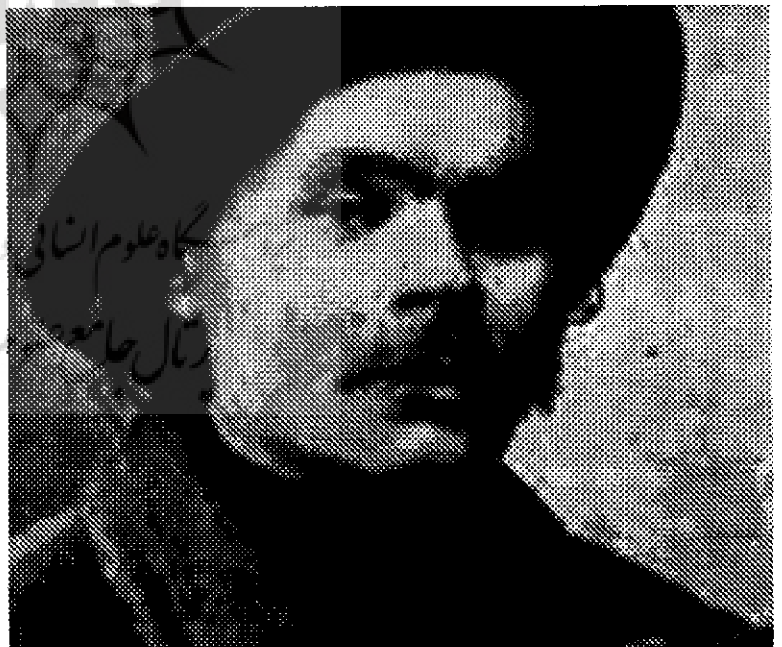
را تکمیل نمایید. بگویند بینم با من هم عقیده هستید؟»<sup>۱۱\*</sup>

گفتم: بله، تصدیق می کنم! تقریباً همین طور است، معمولاً مردم تصور

می کنند که وظیفه ی ادبیات به طور کلی عبارت است از تجلیل

شخصیت انسان و تلطیف عواطف او ...<sup>۱۲\*</sup> سپس شخص ناشناس با

لحن نافذی گفت:



۱۳ \* جدال همیشگی انسان با ضمیر ناخودآگاه خود در راه مبارزه با بدی ها، باید

توجه داشت که موقعیت های اجتماعی، هشدارهای درونی و ... تکرار شدنی نیستند.

۱۴ \* منظور گورکی از «این کلمه» مرگ است.

۱۵ \* گورکی در این جا چهره شوم «هورگزه» را به بهترین صورت رئالیستی آن

(واقع گرایی) ترسیم می کند. بدون تردید هیچ موجود خردورزی از «مرگ»

خوشش نمی آید.

۱۱ \* ماکسیم گورکی می گوید، ادبیات باید چنین ویژگی هایی را در خود داشته باشد. اگر این گونه نباشد، باید فکر دیگری درباره اش کرد.

۱۲ \* گورکی به صورتی غیر مستقیم اشاره می کند که: ادبیات عبارت است از تجلیل از شخصیت و کرامت انسان و در عین حال برخورد منطقی و مهر آمیز با احساسات وی.